

کتاب پیشخوان



در حاشیه انتشار اثر «سه سفرنامه»

روایت سفر به کوی یار

امر به سبیر در زمین در آیات کتاب آسمانی قرآن کریم مکرراً وارد شده است. همان‌گونه که می‌فرماید: «وَأَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ بُدِّئَ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲)» آیا ندیدند چگونه خدا آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را باز می‌گرداند و این برای خداوند آسان است، بگو در زمین سفر کنید و بتگردید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است. سپس خداوند جهان آخرت را ایجاد می‌کند و به‌راستی خداوند بر هر کاری تواناست.

سبیر در زمین و گشت و گذار در آن و سفر اگر با اندیشه همراه شود، درس‌هایی را به مسافر می‌آموزد و رنج سفر را بروی آسان می‌کند. امیرالمؤمنین(ع) در آیات منسوب به ایشان فواید سفر را چنین برمی‌شمارند: تَتَرَبَّبُ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَسَافِرٌ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسٌ فَوَائِدُ تَتَرَبَّبُ هُمْ وَكَتْسَابٌ مَعِيشَةٍ وَعِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ شَحِيحَةٌ مَا جِدَ فَإِنَّ قِبَلَ فِي الْأَسْفَارِ ذَلٌّ وَمَحْتَهُ وَقَطْعُ الْفَيَافِي وَارْتِكَابُ الشَّدَائِدِ فَمَوْتُ الْفَتَى خَيْرٌ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ بِنَارِ هَوَانَ بَيْنِ وَاثٍ وَبِ حَامِدِ در جست‌وجوی مپی، از امید مهربان شو و سفر کن که در آن پنج سود بینی:

گشایش آندوه، روزی، دانش و فرهنگ و دیدار بزرگان گویند در سفر رنج است و آزمون و پریدن بیابان‌ها و دیدن سختی‌ها مرد را مسرگ به که در خانه خوار ی‌زید و در میان سخن چینیان و رشک‌بران سر آزد.

آنچه گذشت در هر سیر و سفری روی زمین مرتب می‌شود، ولی اگر این سفر به سوی کعبه مقصود و انجام فریضه الهی و حج بیت‌الله‌الحرام باشد، مطلب متفاوت خواهد بود و آثار فراوان و برکات ماندگار برای مسافر این‌کوی دارد و درس‌های بی‌شماری را به وی می‌آموزد، به‌ویژه اگر این سفر زیارت آخرین پیام‌آور الهی(ص) و او زان و جانشینان بر حق را نیز در بر داشته باشد. از این‌رو صاحب این قلم بر آن شد در این دفتر آنچه را در سه سفر نگارش کرده است، به محضر خوانندگان خود به نام «سه سفرنامه» عرضه کند:

۱- میقات: سفرنامه اولین حج تمتع حجَّه‌الاسلام است که در سال ۱۳۱۷ش. برابر با ۱۴۱۲ق. انجام گرفته است.

۲- دیار یار: سفرنامه دهمین حج تمتع است که در سال ۱۳۸۸ش. برابر با ۱۴۳۰ق. صاحب‌خانه نگارنده را به آن دعوت کرده است.

۳- طور سنیا: سفرنامه پنجمین زیارت عنبات عالیات عراق، در سال ۱۳۸۸ش. برابر با ۱۴۳۱ق. است.

هر یک از این سه سفرنامه در جای خود خواندنی است و مطالب سودمندی را به سالک این طریق می‌آموزد. در ختام سخن روایتی از امام صادق(ع) درباره سفر را یادآور می‌شوم: «حمّاد از امام صادق (ع) روایت می‌کند که فرمود لقمان به پسرش گفت هر گاه به همراه مردمی سفر کردی، چه در کار خود و چه در کار آنها با ایشان رایزنی نکن و با کسی کن و لیخند بسیاری به آنها بز و در توشه و خرجی خود بخشند و باش و هر گاه تو را دعوت کردند، دعوت ایشان را بپذیر و هنگامی که از تو یاری طلبیدند، بدیشان یاری رسان و در سه چیز به آنها برتری یاب: خاموشی بسیار، نماز فراوان و سخاوت بدانچه همراه داری، اعم از مرگ، مال و توشه. هر گاه از تو در حق مسلمی گواهی خواستند برای آنها گواهی ده و هنگامی که با تو رایزنی کردند تا آنجا که می‌توانی نظر خوبی بدیشان بده و در کاری تصمیم مگیر تا خود این خوب اندیشه کنی و در هیچ مشورتی به‌زودی پاسخ مده تا در فکر آن بر خیزی، بنشین، بخوابی، غذا بخوری و نماز بخوانی و در این میان اندیشه و حکمت خود را به کار زنی، زیر آرا آنکه با او مشورت کرده‌اند، حقیقتاً خیر خواهی کنده، خدای تبارک و تعالی اندیشه و خرد او را بستاند و امانت خود را از او بگیرد.»

پی‌نوشت‌ها:

(۱) قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ۱۹

(۲) قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ۲۰

سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی از سخنوران جوان مشروطیت ایران



واکاو ی پیشینه اعتقادی سیدجمال واعظ اصفهانی

در گفت‌وگوی «جوان» با آیت‌الله حاج شیخ هادی نجفی اصفهانی

سیدجمال را مسلمان نمی‌دانم

محمد رضا کاتبینی

سید جمال واعظ اصفهانی از جمله مشروطه‌خواهانی است که درباره هویت اعتقادی وی، سخنانی مهم، اما کترا شنیده‌شده وجود دارد. با این همه دربارهٔ چند و چون آن هویت،

چهره‌هایی نامتجانس از احمد سروری و اعتمادالسلطنه گرفته تا بسیاری از عالمان شاخص شیعه هم داستان هستند و وی را عنصری «بی اعتقاد» تلقی می‌کنند، برخی نیز او را به برخی فرق فاضله

از جمله «بابیت» و «ازلیت» منتسب می‌دانند. در گفت‌وشتون حاضر، عالم ار جمند آیت‌الله حاج شیخ هادی نجفی اصفهانی، با اتکا به برخی اطلاعات خانوادگی و مستندات تاریخی، این مقوله را مورد ارزیابی قرار داده است. این نکته نیز تا گفته‌نماند که این مصاحبه برای سالمرگ سیدجمال تهیه شده بود که اینک با اندکسی تأخیر به حضور تان تقدیم می‌شود. امید آنکه مفید افتد.

■ ■ ■

بسیاری بر این باورند که با سپری شدن بیش از یک قرن از رویداد مشروطه ایران، لازم است و واقعیت اندیشه و عمل بر برخی چهره‌های نقش آفرین واکاوی شود. بی تردید یکی از این چهره‌ها، سیدجمال واعظ اصفهانی است. برخی بدون اعتنا به بخشی از اسناد تاریخی که به کز اعتقادی او دلالت دارد، صرفاً راه انتخابانی و تجلیل او را در پی گرفته‌اند...

خب، سیدجمال در مشروطه شخصیت مهمی است. سید جمال خدماتی به مشروطه کرده و شهید مشروطه است، بنابراین احیای او طبیعی است.

اما این بخشی از واقعیت است، ما هنگامی که در صدها ارزیابی گرایشات اعتقادی او باشیم، نمی‌توانیم صرفاً به کلی‌گویی و تکرار سخنان گفته شده بسنده کنیم. شما که از ناحیه پدری به خاندان علمی نجفی و از سوی مادری به خاندان صدر، یعنی خاندان سیدجمال واعظ منتسب هستید، اینگونه داوری‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. همه اینها طبیعی است. سید جمال واعظ اصفهانی و ملک‌المتمکین جز لاینفک مشروطه هستند. یک وقت شما می‌خواهید مشروطه را نفی کنید که حسابش جداس‌ت، ولی اگر بخواهید تصدیق کنید اینها جز لاینفک مشروطه هستند.

در این موارد معمولاً همگان، سخنانی یکسان دارند، اختلاف درباره رویکرد اعتقادی این فرد است؟

در اینکه سید جمال واعظ، مردی خطیب و واعظی نمره یک‌است، که شکی نیست، یک‌وقتی به‌واضع‌المحققین می‌گفتند: عمری هم ن‌کرد که او را کشتند، زیر ۵۰ سال بیشتر نداشت، با این حال به‌خوبی از عهده تحریک احساسات مردم و ایراد خطبه برمی‌آمد. از جنبه خاندان هم که برسته است. او از خاندان صدر است. البته از اولاد آسید صدرالدین نیست، بلکه از اولاد پدر آسید صدرالدین است، ولی بالاخره از خاندان محترمی است و مورد توجه.

پس برای خودش شخصیتی است و کسی نمی‌تواند متکراض اهمیت او بشود. او در ماجرای تأسیس شرکت اسلامی‌به طرف مرحوم آقای آقاجفی اصفهانی به شیراز می‌رود که برای این شرکت تبلیغ کند. رساله «لیباس التقوی» را در تأیید و ترغیب مردم به شرکت اسلامی می‌نویسد، بنابراین او را دست کم نگیرید، سوای اینکه رساله «رؤیای صادقه» هم معلوم نیست که متعلق به سید جمال واعظ باشد. انتساب این کتاب به سید جمال قطعی نیست و سر این موضوع دعواست.

نظر مشهور این است که متعلق به سید جمال است نظر شما چیست؟

به هر حال در این باره اختلاف است، یک عده می‌گویند مال ملک‌المتمکین است، از جمله پسرش ملک‌زاده که می‌گوید: این رساله مال پدر من است. رساله‌ای است که سرش دعواست و دقیقاً معلوم نیست مال سیدجمال است یا ملک‌المتمکین یا اصلاً شاخص سومی در بین هست.

بعید نیست متعلق به شاخص سومی باشد، بنابراین مؤلف این رساله، محل سوال است.

علاوه بر اینکه قول مشهور سر جای خودش هست، شیوه نگارش سید جمال با توجه به سایر رساله‌هایش، قابل تشخیص است...

به هر حال این جهات باید بررسی شوند. سید جمال واعظ، به مشروطیت خدمت کرده. آدم مشروطه‌خواهی بوده و برای مشروطه منبر می‌رفته و در اثر مشروطه‌خواهی هم در همدان کشته شده، تنها یک نکته در این میان باقی می‌ماند که: او در دستگاه آخوندی آدم خوششامی نیست! ممکن است روشنفکرها، منورالفکرها و سکولارها بعضی از



سیدجمال‌علی جمال‌زاده

خاطر هم هست که بعد از انقلاب، دو بار خواستند نام جمال‌زاده را روی دو خیابان در اصفهان بگذارند. هر دو بار شخص بنده اقدام کردم و با اینکه در تهران خیابانی به اسمش هست، نگذاشتیم در اصفهان این کار را بکنند. علتش هم این بود که گفتیم: این آدم بی‌دین است، چرا می‌خواهید اسم یک بی‌دین را روی خیابان‌ها بگذارید؟

تاریخ

کفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۳۸

د

علامه امینی صاحب الغدیر، در شهداءالفضیله، نام مرحوم شیخ فضل‌الله نوری و بقیه علمای شبیه به او را آورده، خب این راهم که کشتند، سید اولاد پیغمبر(ص) هم بوده، نسب، دانش، شخصیت و حرکات اجتماعی‌اش هم که واضح بوده، کسی هم نبود که مردم او را نشناسند. شخصیتی است که همان موقع هم در ایران مطرح بود. پس چرا آقای امینی در کتایش نامش را نمی‌آورد؟ چرا شیخ آقابرگ شرح حالش را نمی‌نویسد؟ یا چرا امینی در کتابش نامش را نمی‌آورد؟ چرا امینی در کتابش نامش را نمی‌نویسد؟

به خاطر همین اتهاماتی است که به او می‌زنند، یعنی آنها اساساً سید جمال واعظ را بی‌دین و یا دست کم مشکوک می‌دانستند. بنابراین چگونه می‌توانستند کسی را که لامذهب می‌دانستند، جز شهداءالفضیله، یعنی شهدایی که در راه دین کشته شدند بیاورند؟ بنابراین باید روی این جهات دقت کرد که با اینکه سید جمال واعظ در حد خودش یک شخصیت ممتاز و سخنور است و در قضایای اجتماعی هم تأثیر گذار بوده، از جنب روحانیت مطرود است، چون جامعه روحانیت او را متدین نمی‌داند و کافر تلقی می‌کند.

ظاهراً رابطه سید جمال واعظ با حضرات آیات نجفی ـ حاج شیخ محمدتقی و هم حاج آقا نورالله ـ حاج و فرودی داشته است. از یک طرف سید جمال در تأسیس شرکت اسلامی‌ه، همراه این دو بزرگوار است و حتی جمال‌زاده ادعا می‌کند که مدتی هم در مسجد حاج آقا نورالله منبر می‌رفته، اما روشنفکران یا حامیان سید، اصطکاک‌های بعدی اینها با هم، که حتی منجر به اخراج او از اصفهان شد را درز می‌گیرند! چنانچه‌ای از فرزان و فرود این تعامل چه گفتنی‌هایی دارید؟

ظاهراً سال ۱۳۱۸ق بوده که سید جمال واعظ به نمایندگی از آیات نجفی به شیراز می‌رود و به نفع شرکت اسلامی‌ه تبلیغ می‌کند. آدم سخنور و توانایی بود و آنها هم از او استفاده کردند و به او واموریت دادند به شیراز برود و به او اجازه دادند در مسجد

خصلت‌ها را نقطه ضعف ندانند و بگویند: اینکه چیزی نیست! به هر حال سید جمال واعظ از لحاظ اعتقادی و شخصیتی، در نظام روحانیت مطرود است. می‌دانید که ایشان از عموزاده‌های آسید اسماعیل صدر است و شاید نسبت دیگری هم با ایشان داشته باشد. این مطلبی که می‌خواهم بگویم از مشایخ و بزرگان مسموع شده است و از اطلاعات خلوات‌گی ماست. مسموع است که وقتی سید جمال به نجف و نزد مرحوم آیت‌الله آسید اسماعیل صدر می‌رود، با اینکه سرعمو هستند و شاید از جنب مائری هم باهم نسبت داشته باشند، آسید اسماعیل صدر که مرجع زمان خود است، وقتی سید جمال از نزدش می‌رود، به‌اهل خانه دستور می‌دهد استکانش را آب بکشند! این یعنی چه؟ یعنی اینکه حتی او را مسلمان هم نمی‌دانند، یعنی تکفیر سید جمال!

پس نگاه و حقیقت، آن هم یک عالم روحانی از خاندان خود او نه یک غریبه به او، اینگونه است. نسبت آنها هم پدری است و هم مائری و لذا مر حوم آسید اسماعیل صدر ایشان را خوب می‌شناسد و وقتی به خاندش می‌آید که نمی‌تواند در راه ریش ببندد. در خانه علما و مراجع همیشه باز است، ولی وقتی می‌رود، می‌گوید استکانش را آب بکشید، یعنی او را مسلمان نمی‌دانسته است!

اینکه دیگر این است که سید جمال متمهم به «بابیت» و «زلی بودن» است. بعضی‌ها گفته‌اند شاید این اتهام به دلیل این بوده که گاهی «تردامنی» می‌کرده است، اما امروز که برخی نزدیکانش نسبت به این مسئله اذعان کرده‌اند، دیگر این مسئله تصدیق شده و اتهام نیست. کدام آخوندی، آن هم ۱۰۰ سال پیش با زن مکشفه مراده داشته! یازن خودش را مکشفه و در مجلس حاضر می‌کند؟! این روزها این حرف، اتهام بود، چون سید جمال کمی در مقابل مردم کمی مراقبت و مسئله را پنهان می‌کرد. البته من شخصاً سیدجمال واعظ را بابی یا زلی نمی‌دانم...

چرا؟

سید سید واعظ «بی‌دین» است! آن موقع دینی به اسم بی‌دینی نداشتیم، ولی امروز داریم! آنهایی که می‌خواستند تظاهر به بی‌دینی کنند یا گرایش‌های بی‌دینی داشتند، به سمت بابیت و ازلیت می‌رفتند یا چنین حرفی را در بارم‌نشان می‌زدند. سیدجمال عاقل‌تر از این حرف‌هاست که برود بابی شود. فهمیدتر از این است. سید جمال را نمی‌شود گول زد و برد و بابی کرد! قدرت فیهش به گونه‌ای نیست که فریب این جماعت را بخورد، لکن سید جمال بی‌دین است. آن موقع بی‌دین‌ها تظاهر می‌کردند به اینکه بابی هستند، در ست مثل پسرش.

جمال‌زاده هم تا آخرش بی‌دین بود و البته نیازی هم نداشت تا به فرقه‌ای تظاهر ی‌کند. سیدجمال واعظ، بابی و ازلی نیست، اما «تردامنی» دارد و شاید انتساب او به بابی بودن هم به همین علت باشد.

به هر حال سید جمال شخصیتی است با بیان خوب و دانش وسیع. اینها را کسی نمی‌تواند منکر شود. در جوانی هم کشته شده و قتلش هم مسلم است، با وضع نسبتاً فیزیعی هم کشته شد. شخصیتی هم هست که حتی در معارف‌الر حال نوشته شده که از مرحوم حاج میرزا حسین نوری صاحب مستدرک‌الاجاز، روایت داشته. معالک‌ک شرح حالش در کتاب‌های آقایانی که به ثبت و ضبط و تراجم علما مقید بودند، نیست! مثلاً در نقی‌البشر شیخ آقابرگ

تجراتی ذکری از او نیست در حالی که نسب و فعالیت‌های اجتماعی سید جمال واعظ قابل ذکر است.

در حالی که جایگاهی بوده که علی‌القاعده باید شرح حالش را می‌آوردند؟...

بله، مخصوصاً اینکه در این مجموعه‌ها، شرح حال کسانی

را که کمتر از او هستند، آورده‌اند. آنهایی که هم رتبه علمی کمتر و تأثیرات اجتماعی به مراتب محدودتری از سیدجمال واعظ داشته‌اند را آورده‌اند، پس چرا ذکری از او نمی‌کنند؟ چطور است که مرحوم شیخ آقابرگ در نقی‌البشر اسمی از او نمی‌برد؟ چرا مرحوم علامه شیخ عبدالحسین امینی در شهداءالفضیله که شهدای عالم را ذکر می‌کند، نامی از او نمی‌برد؟ مگر او را نکشتند؟

در حالی که به برخی شهدای مشروطه از جمله آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری

هم اشاره کرده است، خب این هم یک مورد...

آقای امینی صاحب الغدیر، در شهداءالفضیله، مرحوم شیخ فضل‌الله نوری و بقیه علمای شبیه به او را آورده، خب این راهم که کشتند، سید اولاد پیغمبر(ص) هم بوده، نسب، دانش، شخصیت و حرکات اجتماعی‌اش هم که واضح بوده، کسی هم نبود که مردم او را نشناسند. شخصیتی است که همان موقع هم در ایران مطرح بود. پس چرا آقای امینی در کتایش نامش را نمی‌آورد؟ چرا شیخ آقابرگ شرح حالش را نمی‌نویسد؟ یا چرا امینی در کتابش نامش را نمی‌نویسد؟

به خاطر همین اتهاماتی است که به او می‌زنند، یعنی آنها اساساً سید جمال واعظ را بی‌دین و یا دست کم مشکوک می‌دانستند. بنابراین چگونه می‌توانستند کسی را که لامذهب می‌دانستند، جز شهداءالفضیله، یعنی شهدایی که در راه دین کشته شدند بیاورند؟ بنابراین باید روی این جهات دقت کرد که با اینکه سید جمال واعظ در حد خودش یک شخصیت ممتاز و سخنور است و در قضایای اجتماعی هم تأثیر گذار بوده، از جنب روحانیت مطرود است، چون جامعه روحانیت او را متدین نمی‌داند و کافر تلقی می‌کند.

ظاهراً رابطه سید جمال واعظ با حضرات آیات نجفی ـ حاج شیخ محمدتقی و هم حاج آقا نورالله ـ حاج و فرودی داشته است. از یک طرف سید جمال در تأسیس شرکت اسلامی‌ه، همراه این دو بزرگوار است و حتی جمال‌زاده ادعا می‌کند که مدتی هم در مسجد حاج آقا نورالله منبر می‌رفته، اما روشنفکران یا حامیان سید، اصطکاک‌های بعدی اینها با هم، که حتی منجر به اخراج او از اصفهان شد را درز می‌گیرند! چنانچه‌ای از فرزان و فرود این تعامل چه گفتنی‌هایی دارید؟

ظاهراً سال ۱۳۱۸ق بوده که سید جمال واعظ به نمایندگی از آیات نجفی به شیراز می‌رود و به نفع شرکت اسلامی‌ه تبلیغ می‌کند. آدم سخنور و توانایی بود و آنها هم از او استفاده کردند و به او واموریت دادند به شیراز برود و به او اجازه دادند در مسجد

تاریخ جوان

می‌خواهید سید جمال واعظ را بشناسید بنا به مصداق «وَلَدُّ سَرْبًا أَيْبَةً»، از افکار و نوشته‌های آقای سید محمدعلی جمال‌زاده بشناسید، جمال‌زاده پسر همان پدر است.

در واقع پسر می‌تواند ابعاد و جوانب گوناگون و حتی نامکشوف شخصیت پدر را نشان دهد؟

بله، پسر آینه تمام‌نمای پدر است. فقط فرقاش این است که پدر جوانمرگ شد و او را کشتند، ولی جمال‌زاده عمر بلندی کرد...

بله، حدود ۱۰۳ سال.

البته من باز هم عرض می‌کنم که‌نه‌منکر دانش سید جمال واعظ هستم، نه منکر خدماتش به مشروطه و نه منکر قدرت خطابه و تحریک احساسات مردم و نه منکر اینکه قتلش در زندان همدان «قتل ظلماً» است. مسلماً او را مظلوم کشتند. درست است که از حیث عقیده با سید جمال واعظ زاویه داریم، ولی جنبه‌های مثبت کارنامه او را منکر نمی‌شویم. حتی امروز من کتاب روایس صادقه را هم چندان جدی نمی‌گیرم. من الان به آن صرفاً به عنوان یک طنز نگاه می‌کنم، لذا اگر ۲۰ سال پیش فکر امروزم را داشتم، برای جمع کردنش اقدامی نمی‌کردم! چون امروز وقتی رساله رؤیای صادقه را می‌خوانم، تنها می‌خندم و به صورت یک نمایشنامه طنز به آن نگاه می‌کنم!

بعضی‌ها متعلق به طبقه متوسط اجتماعی که اینگونه نیست و مسلماً بر ذهن آنها تأثیر می‌گذارد. اینطور نیست؟

برای من که طنز است و روایت تاریخی نیست. هجو را برای همه می‌گویند، او هم در باب عالم گفته است و لذا اگر امروز هم چاپ شود، اقدامی در جهت جمع شدنش نمی‌کنم! البته خدمات سید جمال به مشروطیت هم بسر جایش هست و تذکیرش نمی‌کنم. انسان باید انصاف داشته باشد. اما او را مسلمان نمی‌دانم! سکولارها و کسانی که با دین کاری ندارند، می‌گویند: ما خدمات اجتماعی او را لحاظ می‌کنیم و اعتقادش هر چه می‌خواهد باشد، به آن کاری نداریم! «تردامنی»‌هایی هم اگر کرده، به خودش مربوط است! این هم طرز تفکری است، ولی ما که آخوند هستیم، این جهات را لحاظ می‌کنیم، چیزی که در درجه اول برایمان اهمیت دارد، اسلام و مذهب فرد است. ما با اینکه با خاندان سید جمال واعظ و آسید اسماعیل صدر قرابت داریم و ایشان جدی نمی‌امست، لکن سید جمال واعظ را مسلمان تلقی نمی‌کنیم! اگر برای کسی این وجه مهم نیست، آن فعالیت‌های سیاسی جای تقدیر دارد. فرزندش محمدعلی جمال‌زاده هم لامذهب و لادین است.



آیات عظام شیخ محمدتقی و شیخ نورالله نجفی اصفهانی در میان برخی از اقرایان خود

ریشخندهایش به دین و متدینین در کتاب‌هایش هست و جای انکار ندارد...

خودش با گفتن من خرافات دینی را نقد می‌کنم، اما بین و مذهب مشکلی ندارم! این منطق از نظر شما قابل قبول است؟

بگوید، این یک راه فرار است! بعد از انقلاب و با مشاهده تحولی که در جامعه ایران ایجاد شده، این جور حرف‌ها را می‌زد. در «صحرای محشر»، قیامت و معاد را مستخره می‌کند. معاد خرافه است؟ معاد که جز واصل همه ادیان الهی است. کسی که معاد را به مستخر می‌گیرد، معلوم است اعتقاد دینی ندارد. منتها کسی نمی‌گوید: جمال‌زاده بابی یا زالی است، چون لامذهبی امروز یک دین است و او هم همین جمال‌زاده‌ای که دین ندارد، جایگاه دینی بلندی دارد. در قصه‌نویسی ایران و ادبیات فارسی شخصیت برجسته‌ای است و ما نمی‌توانیم این موضوع را انکار کنیم. خاطر هم هست که بعد از انقلاب، دو بار خواستند اسمش را روی دو خیابان در اصفهان بگذارند. هر دو بار شخص بنده اقدام کردم و با اینکه در تهران خیابانی به اسمش هست، نگذاشتیم در اصفهان این کار را بکنند. علتش هم ایسن بود که گفتیم: این آدم بی‌دین است، چرا می‌خواهید اسم یک بی‌دین را روی خیابان‌ها بگذارید؟ بعد از انقلاب با این همه شهید و کشته، قرار است بی‌دینی را ترویج کنید؟ در لادین بودن جمال‌زاده که تردیدی نیست، لذا با همین استدلال دو تالیولی خیابان را پایین کشیدیم و دو اسم دیگر سر جای آنها رفت.

منکر تر خوب فارسی و قصه‌نویسی آقای جمال‌زاده نیستیم. اینها همه سر جای خودش، ولی من یک آخوند و روحانی هستم و نمی‌توانم یک بی‌دین و لامذهب را تبلیغ کنم. اینکه اسم ایشان روی خیابانی باشد از نظر من ترویج است و لذا جلوی این ترویج را گرفتم و به این موضوع مفتخر هم هستم!